

آینده تحولات منطقه‌ای غرب آسیا و شمال آفریقا

آندری کورتونوف (اندیشکده شورای امور بین‌الملل روسیه)

ترجمه فرشید فرهادی؛ پژوهشگر مؤسسه آینده‌پژوهی جهان اسلام



در سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ کنسرسیومی متشکل از اتاق‌های فکر و دانشگاه‌های اروپا، غرب آسیا و شمال آفریقا، پروژه‌ای تحقیقاتی با عنوان «معماری منطقه‌ای غرب آسیا و شمال آفریقا؛ ترسیم تغییرات ژئوپلیتیکی، نظم منطقه‌ای و تحولات داخلی» انجام دادند. پروژه «ترسیم آینده(ها) برای غرب آسیا و شمال آفریقا» یکی از خروجی‌های این پروژه کلان است که در دو بازه زمانی کوتاه‌مدت (۲۰۲۵) و بلندمدت (۲۰۵۰) سناریوهای مهم احتمالی تحولات در مناطق ذکر شده را ترسیم می‌کند. سناریوهای مطرح شده ترکیبی از تحقیقات انجام شده مبتنی بر پیش‌بینی شرکت‌کنندگان در پروژه و نظریات تعداد زیادی از کارشناسان خارجی است. نویسندگان پروژه دیدگاه‌های مختلفی را مدنظر داشته‌اند. در این پروژه از روش‌های دلفی و نیز مصاحبه‌های چهره‌به‌چهره و گروهی برای بیان نتایج استفاده شده است. محتوای بیش از پنجاه پژوهش آینده‌نگارانه درباره کلان‌روندها و روندهای کوچک درباره این مناطق، مورد توجه نویسندگان بوده است. افق کوتاه‌مدت این گزارش عمدتاً با روندهای فعلی در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی مشخص می‌شود؛ در حالی که افق بلندمدت، اغلب به کلان‌روندها وابسته است؛ یعنی فرایندهای بنیادین رها از تحولات کنونی که در سطح درون منطقه‌ای و جهانی در حال وقوع هستند. دو مجموعه سناریوی مطرح شده با یکدیگر تفاوت چشمگیری دارند. مجموعه دوم لزوماً توسعه و ادامه منطقی گروه نخست نیست.

۱. افق ۲۰۲۵

بر اساس این پروژه، در پنج سال آینده بعید است روندهای فعلی و منفی کنونی که تأثیرات زیادی بر منطقه دارند، تغییر کنند یا

تأثیرات آن‌ها محدود شود. روندهای مهم منطقه‌ای در پنج سال آینده در غرب آسیا و شمال آفریقا عبارت‌اند از:

۱.۱. منابع طبیعی کمیاب از قبیل آب، مواد غذایی و آثار تغییرات آب‌وهوایی

تا سال ۲۰۲۵، تخریب محیط‌زیست در منطقه، همراه با رشد جمعیت که به بیش از ۵۰۰ میلیون نفر در منطقه خواهد رسید، به وخامت جدی در کیفیت زندگی منجر خواهد شد و این، پیامدهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به دنبال خواهد داشت. نگرانی اصلی، به احتمال زیاد، گرم شدن کره زمین خواهد بود که پیامدهای جدی آب‌وهوایی در پی خواهد داشت. در سال ۲۰۲۵ بارش کمتری رخ می‌دهد و کمبود آب در غرب آسیا و شمال آفریقا تشدید می‌شود. اگرچه تا به امروز برخی کشورها، عمدتاً ترکیه به دلیل بارندگی بیشتر و همچنین مصر و سودان به دلیل وابستگی به نیل، شاهد افزایش منابع آبی بوده‌اند، افزایش دما و افزایش آلودگی منابع آب، پتانسیل‌های بالقوه برای تولید محصولات کشاورزی را خنثی خواهد کرد. گرچه برخی کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس با کمک منابع مالی در دسترس خود توانسته‌اند توسط تأسیسات آب‌شیرین‌کن آب مصرفی خود را تأمین کنند، اغلب کشورهای منطقه گرفتار کمبود مکرر آب‌اند. نتیجه این روند، بروز تأثیرات سوء بر کشاورزی و افزایش وابستگی منطقه به واردات مواد غذایی است که به نوعی، سیاست نفت در برابر غذاست.

پیامد بعدی تغییر اقلیم، افزایش پدیده بیابان‌زایی است. این عامل، ساکنان را از مناطق روستایی به سمت مناطق شهری و پیرامونی سوق می‌دهد. به بیان دیگر، هنگامی که تعداد قابل توجهی از دهقانان سابق قادر نیستند شیوه سنتی زندگی خود را حفظ کنند، مجبور می‌شوند به مساحت‌های پرجمعیت شهری که در حال حاضر بیش از حد پرجمعیت است، نقل مکان کنند؛ در نتیجه، تنش اجتماعی در شهرها افزایش می‌یابد. سناریوی جایگزین و بعید این گزارش برای رویارویی با این تهدیدات، وقوع انقلاب سبز در منطقه است که ساختار تولید کشاورزی را با بهبود کارآمدی آن تغییر دهد و واردات مواد اولیه کشاورزی مثل دانه‌ها را تا شرایط قابل‌پذیرشی تضمین کند. تا سال ۲۰۲۵، تعدادی از کشورهای منطقه سهم خود در بازارهای میوه و تره‌بار جهانی را افزایش می‌دهند. کشورهای نفت‌خیز حاشیه خلیج فارس سرمایه‌گذاری خود را در بخش مواد غذایی در خارج از کشور، از جمله کشورهایی مانند آرژانتین و استرالیا و کانادا ادامه می‌دهند و از این طریق به ثبات بازارهای جهانی مواد غذایی کمک می‌کنند.

۲.۱. تداوم اهمیت نفت در کنار کربن‌زدایی بدون وقفه

انتظار می‌رود تا سال ۲۰۲۵ تقاضای کلی انرژی در کشورهای منطقه افزایش یابد (بیش از ۱۵ درصد میانگین جهانی به علاوه ۲۵ درصد). ساختار موازنه انرژی در منطقه به تدریج به نفع منابع تجدیدپذیر در حال تغییر است؛ اگرچه این روند در مقایسه با سایر مناطق طولانی خواهد بود. چندین کشور در منطقه به‌طور فزاینده به دنبال سرمایه‌گذاری در انرژی هسته‌ای هستند؛ اما سهم این انرژی در توازن کلی انرژی بسیار کم است. بسیاری از برنامه‌های بلندپروازانه اعلام‌شده درباره توسعه انرژی جایگزین تا سال ۲۰۲۵ حتی در کشورهای نفت‌خیز و سرمایه‌دار منطقه نیز اجرا نمی‌شوند. بنابراین، امید کمی برای افزایش شدید کارآمدی انرژی در اقتصاد منطقه وجود دارد. گاز طبیعی اهمیت پیدا کرده است و بیش از نیمی از کل تقاضای انرژی را شامل

می‌شود. افزون بر این، نفت به زیر ۴۰ درصد کاهش یافته است.

ساختار جغرافیایی صادرات منابع طبیعی به تدریج به نفع کشورهای شرق و جنوب آسیا، یعنی ژاپن، چین، کره جنوبی و هند، و نیز به سود اروپا در حال تغییر است. آمریکا اکنون به رقیب کشورهای نفت خیز این منطقه تبدیل شده است و در حال تبدیل شدن به تنظیم‌کننده بازار انرژی جهانی به جای عربستان است. مهم‌ترین پیامد تغییراتی که در بازارهای جهانی انرژی رخ می‌دهد، کاهش اجتناب‌ناپذیر نفت رانتهی است که کشورهای صادرکننده منطقه اکنون از آن بهره می‌برند. پیش‌بینی پویایی چنین کاهش دسوار است؛ اما نویسندگان این پروژه معتقدند در سال ۲۰۲۱، تراز تجاری برای کشورهای صادرکننده انرژی در منطقه منفی خواهد شد و این روند، بودجه‌های دولتی را تحت فشار قرار خواهد داد که این امر به نظم و انضباط مالی دقیق‌تر و کاهش کمک‌های اجتماعی فعلی نیاز دارد. گسستن از پدرسالاری اجتماعی و افزایش بار مالیاتی بر جمعیت این کشورها می‌تواند به موج جدیدی از اعتراضات در این جوامع منجر شود. گزینه‌های جایگزین مثبت برای آینده انرژی منطقه مبتنی بر سهم بالقوه انرژی‌های تجدیدپذیر به نسبت کل انرژی است. این امر نیازمند تأمین اعتبار و فناوری‌های پیشرفته غربی است. متنوع‌سازی انرژی مستلزم ره‌ساختن تدریجی یارانه‌های حکومتی از انرژی‌های فسیلی برای بخش تجاری و عمومی است. روی آوردن به سیاست کربن‌زدایی، اگرچه روشی پرهزینه است، به شدت کارآمد است.

۳.۱. افزایش نابرابری‌ها و شکاف‌ها

نابرابری درآمد بر اساس آمارهای رسمی، در کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا، در مقایسه با آمارهای بین‌المللی، چندان زیاد نیست. اما بر اساس این پروژه، آمارهای رسمی وضعیت واقعی امور را پنهان می‌کنند؛ به‌ویژه اگر نابرابری را نه تنها در بین کشورهای مختلف منطقه، بلکه درون هرکدام از آن‌ها در نظر بگیریم، مثلاً بین قطر ثروتمند و یمن فقیر. در حال حاضر، ۱۰ درصد از جمعیت، ۹۱ درصد درآمد را دارند و تا سال ۲۰۲۵ تمرکز ثروت ملی در دست گروه‌های کوچک نخبه سیاسی و اقتصادی، بیشتر هم خواهد شد. علاوه بر این، نابرابری به‌ویژه بین شهرهای بزرگ و مناطق حاشیه‌ای و همچنین مناطق روستایی و شهرهای کوچک و متوسطی که زیرساخت‌های اقتصادی، ارتباطی و اجتماعی ضعیفی دارند، رشد خواهد کرد. حتی در برخی از اقتصادهای پیشرفته منطقه، این شکاف مشکلی اساسی ایجاد کرده است. ترکیه نمونه خوبی برای این معضل است.

با بیشتر شدن شکاف بین نخبگان و بخش بزرگی از جمعیت، آسانسورها یا ظرفیت‌های ترقی برای طبقات اجتماعی در بسیاری موارد غیرفعال می‌شوند، تعداد مشاغل جدید، به‌ویژه برای جوانان و زنان، محدود خواهد شد و کمبود خدمات عمومی، فساد و نفاق در بیشتر کشورهای منطقه فراگیر خواهد شد. بر اساس این پروژه، افزایش نابرابری، همراه با کم‌بازدهی مدیریت عمومی و کاهش منابع نفت رانتهی می‌تواند به سناریوی «بهار دوم عربی» و فعالیت‌های خیابانی توده‌ها به‌منظور سرنگونی رژیم‌های حاکم تا سال ۲۰۲۵ منجر شود. با این حال، به احتمال زیاد، دولت‌ها قادر خواهند بود جنبش اعتراضی را مهار کنند و رژیم‌های استبدادی با توجه به تلاش‌های صریح یا ضمنی برخی قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای، در بیشتر موارد، مقاومت خواهند کرد. پس از شکست اعتراضات در پایتخت‌ها در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳، اعتراضات پراکنده به مناطق حاشیه‌ای

کشورهای منطقه منتقل می‌شود و در آن مناطق، رهبران محلی به‌طور فزاینده، مواضع نخبگان کلان‌شهر را تضعیف می‌کنند. تنها روند مثبت که حداقل می‌تواند سناریوی منفی را به حداقل برساند، پیشرفت احتمالی در آزادی برای زنان و پیش‌بینی نقش‌های جنسیتی جدید است. اگر این روند تا ۲۰۲۵ ادامه پیدا کند، پیامدهای اقتصادی و اجتماعی مهمی، از افزایش مشارکت زنان در مشاغل کوچک و متوسط گرفته تا توسعه جامعه مدنی و موفقیت در برنامه‌ریزی خانواده، در پی خواهد داشت.

۴.۱. جوامع تکه‌تکه شده؛ قطب‌بندی و تکثرگرایی

پیش‌بینی نابرابری‌های مداوم اقتصادی و اجتماعی توسط نویسندگان پروژه، طی سال‌های آینده، به‌ناچار با تقویت کلی هویت جمعی در امتداد خطوط فرقه‌ای، قومی، عقیدتی، منطقه‌ای، قبیله‌ای، نسلی و جنسیتی همراه خواهد بود. فریاد این هویت‌های جایگزین در آغاز بهار عربی به گوش رسید. در کشورهایی مانند لیبی و سوریه، این هویت‌های جمعی به درگیری‌های تمام‌عیار در درون دولت منجر شده‌اند و تا سال ۲۰۲۵ حتی ممکن است کشورهایی با نهادهای دولتی نسبتاً قوی تحت تأثیر این روند تجزیه سیاسی و اجتماعی قرار گیرند. گرایش «تجزیه اردوگاه اسلام‌گرایان» بسیار خطرناک است و در سال‌های آینده، ادامه خواهد یافت. علاوه بر این، این روند تجزیه نه‌تنها به تقابل شیعه و سنی، بلکه به افزایش اختلافات در اردوگاه سیاسی مذهبی اهل سنت در ترکیه و عربستان سعودی و همچنین تمایز بیشتر بین اسلام‌گرایان معتدل و گروه‌های رادیکال‌تر اسلامی می‌پردازد. در سال ۲۰۲۵ ضعف مداوم نهادهای دولتی در بیشتر کشورهای منطقه، شرایط مطلوبی برای تحکیم هویت جمعی فراملی و فروملی ایجاد می‌کند. هم‌زمان، رژیم‌های اقتدارگرا به تنوع، نه به‌عنوان منبع قدرت، بلکه به‌عنوان منبع ضعف نگاه می‌کنند و سیاست تبعیض پنهان یا آشکار و تفکیک اقلیت‌ها، منحرف‌کردن نارضایتی‌ها و وادار کردن به پذیرش هویت‌های ملی را دنبال می‌کنند. حتی طی پنج سال آینده در ترکیه و اسرائیل، ازدیاد نیروهای سیاسی ملی‌گرای افراطی، راست‌گرا و مخالف آزادی، سدی در مقابل هرگونه تلاش برای حل بحران کردها و فلسطینی‌هاست. بر اساس این گزارش، فرایندهای ادغام ملی در عراق استثنائی قابل توجه از این روند کلی است. تا سال ۲۰۲۵، عراق با متحدکردن گروه‌های مختلف در موضوعاتی همچون مبارزه با فساد، آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و تخریب محیط‌زیست، قادر خواهد بود به ثبات سیاسی پایدار دست پیدا کند. این وضعیت، موقعیتی را فراهم می‌آورد که سازش بین بغداد و کردستان عراق، تعادل قابل قبول بین منافع ایران و پادشاهی‌های خلیج فارس در عراق و مهم‌تر از همه، اطمینان از رشد سریع اقتصادی و بهبود اوضاع اقتصادی همه بخش‌های جامعه عراق فراهم شود. با وجود بسیاری از مشکلات حل‌نشده و چالش‌های مداوم و نیز با وجود شرایط مطلوب در سال ۲۰۲۵، عراق در حال تبدیل شدن به سمبل موفقیت برای کل منطقه غرب آسیاست. بسیار مهم است که موفقیت عراق نه با ایجاد هرم اقتدارگرای مؤثر قدرت، بلکه بر اساس تعادلی مبتنی بر منافع فرقه‌ای، قومی، منطقه‌ای و سیاسی حاصل شود.

۵.۱. اقتدارگرایی مداخله‌گرا؛ کنترل، سرکوب و انکار اطلاعاتی

به‌احتمال زیاد در سال ۲۰۲۵ اغلب رهبران اقتدارگرای کنونی منطقه، از قبیل سیسی، بن‌سلمان و اسد، بر سریر قدرت باقی خواهند ماند؛ اما اغلب حکومت‌های مستبد منطقه در پنج سال آینده با موج دوم بهار عربی روبه‌رو خواهند شد؛ زیرا

استراتژی‌های کنترل اجتماعی و سیاسی برای مهار ناآرامی‌ها کافی نخواهد بود. علاوه بر این، نابرابری اقتصادی، بیکاری، فساد و نهادهای ضعیف دولتی تشدید خواهند شد. با وجود این، مقامات اقتدارگرا قادر خواهند بود دومین بهار عربی را با سرکوب بیشتر علیه رهبران همه جنبش‌های اعتراضی، از محیط‌زیست گرفته تا جنسیت، کنترل کنند. این مهم با این واقعیت که جنبش‌های اعتراضی تجزیه خواهند شد و در بسیاری موارد رقیب یکدیگر می‌شوند، تسهیل می‌شود. هم‌زمان، رژیم‌های حاکم با به‌کارگیری هنر دست‌کاری سیاسی اجتماعی که شامل استفاده از آخرین تکنولوژی‌هاست، بهبود خواهند یافت، مانند آنچه در چین اتفاق افتاد. سیاست‌های کشورهای غربی در بهار عربی دوم، محکومیت ظاهری سرکوب‌ها خواهد بود. تجربه نخستین بهار عربی، غرب را وادار می‌کند ایده تحریم‌های اقتصادی را رها کند و به‌صورت دی‌فاکتو از وضع موجود در منطقه حمایت کند.

نسل جدیدی از سلسله‌های پادشاهی در کشورهای خلیج فارس در قدرت مستقر می‌شوند و درباره مصر پساسیسی گمانه‌زنی‌ها باقی می‌ماند. مشکلات حل‌نشده‌گذار سیاسی، شرایط مطلوب را برای انواع کودتاهای نظامی، توطئه‌ها و... فراهم می‌کنند. تلاش احتمالی برای کودتا در ریاض رخ خواهد داد که ناموفق خواهد بود. بی‌ثباتی سیاسی مزمن در سال ۲۰۲۵ بیشتر به کاهش کارایی اداره عمومی منجر می‌شود، زمینه‌ساز فساد می‌شود، مخالفت‌های افراطی را تقویت می‌کند و مانع نوسازی اجتماعی و اقتصادی می‌شود.

با این حال، روند دسترسی به اینترنت در منطقه در این دوره پنج‌ساله مثبت خواهد بود. اینترنت و فناوری‌های شبکه‌ای مرتبط، ضمن اینکه منبع جایگزین اطلاعات خواهند بود، مکانیسم جدیدی برای سامان سیاسی و اجتماعی، به‌ویژه در ایران، عراق و شامات خواهند بود. تلاش‌های رژیم‌های اقتدارگرا برای کنترل رسانه‌های دیجیتال شکست خواهد خورد. «حوزه عمومی مجازی» با مشارکت گروه‌های کم‌فعالیت جامعه مثل زنان، اقلیت‌ها و بیکاران شکل خواهد گرفت. فعالیت این گروه‌ها عامل مهمی در تسریع تحولات اجتماعی و سیاسی منطقه می‌شود.

۱.۶. نظامی‌شدن بیشتر منطقه

تا سال ۲۰۲۵، غرب آسیا یکی از مناطق بسیار پرتنش جهان خواهد بود که گرفتار درگیری‌های حل‌نشده و بحران‌های مداوم خواهد بود. همچنین، این منطقه یکی از مناطق نظامی‌شده جهان با پویایی اتحادهای تاکتیکی و ائتلاف‌ها خواهد بود که اعتماد بسیار کمی بین متحدان و حتی مخالفان در این منطقه وجود دارد. میزان حمایت از سیاست‌های ایران یا مخالفت با آن‌ها، یکی از عوامل قطبی‌سازی در منطقه خواهد بود. اقدامات یک‌جانبه و ادعاهای هژمونیک عربستان روند گریز از مرکز در خلیج فارس را تقویت می‌کند. چشم‌انداز همکاری با اسرائیل ملی‌گرا به شکاف دوباره در جهان عرب و به بحران حاد در اردن منتهی می‌شود. احتمال فوران انتفاضه در ۲۰۲۵ وجود دارد که می‌تواند به بحران جدیدی در منطقه منجر شود. رقابت ایدئولوژیک بین ترکیه و امارات تشدید می‌شود و کل منطقه را از شاخ آفریقا تا لیبی و فلسطین، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

گرچه جنگ داخلی به‌طور رسمی در سوریه به پایان رسیده است، مخالفان رادیکال، پتانسیل انجام عملیات نظامی نمایشی

علیه دمشق را دارند. این مسئله اسد را وادار می‌کند به پشتیبانی و حمایت ایران نیازمند باشد. نتیجه این سیاست، تنش‌های مداوم بین دمشق و ترکیه و اسرائیل است. بحران یمن در کنفرانس صلح تا سال ۲۰۲۵ پایان می‌پذیرد. لیبی همچنان از صلح به دور خواهد بود و امیدها برای تأثیر انسجامی انتخابات ملی ۲۰۲۶ در این کشور متقاعدکننده نخواهد بود.

القاعده ثابت کرده است همچنان مقاوم باقی خواهد ماند. داعش به مجموعه‌ای از سازمان‌های مافیایی تغییر شکل خواهد داد که بعداً با انجام عملیات‌های خشونت‌آمیز پراکنده وانمود می‌کند برای دفاع از حقوق اجتماعات محروم سنی در عراق، سوریه و لبنان عمل می‌کند. افراط‌گرایان در استفاده از اینترنت، چه از نظر منطقه‌ای و چه در سطح جهانی، گام‌های مهمی برداشته‌اند. هم‌زمان، فرایند فزاینده میلیتاریزه‌شدن در سطح منطقه از نظر افزایش بودجه‌های نظامی و تجارت تسلیحات مشاهد خواهد شد که در این بین، اسرائیل و ترکیه برای فروش تسلیحات بیشتر به صنایع نظامی خود توجه ویژه‌ای خواهند کرد. امتیازات نخبگان امنیتی در منطقه افزایش خواهد یافت و شکاف بین دستگاه‌های امنیتی و مابقی جمعیت بیشتر می‌شود.

پیش‌بینی خوش‌بینانه، مبتنی بر سناریوی آشتی ملی در سوریه است. حرکت به سوی آشتی ملی که نتیجه تعامل بازیگران داخلی و خارجی است، در ۲۰۲۱ شروع می‌شود. از یک طرف، بعد از پایان جنگ داخلی، رژیم دمشق تحت فشار گروه‌های مختلفی است که بر شروع روند صلح طلبانه در کشور اصرار دارند. از طرف دیگر، روسیه و ایران آشکار خواهند کرد که حمایت آن‌ها نمی‌تواند دائمی باشد. فشار اسد مجبور می‌شود به مصالحه با جامعه بین‌المللی، به‌ویژه اتحادیه اروپا و برخی دولت‌های عضو آن، فرانسه و آلمان روی آورد و تمرکززدایی از قدرت را آغاز کند و بازگشت تدریجی آوارگان آغاز شود. ثبات در سوریه تأثیر مثبتی بر کل منطقه دارد و فرصت‌ها برای توسعه همکاری‌ها در سایر حوزه‌ها را فراهم می‌کند.

۷.۱. مداخلات خارجی و موازنه مجدد جاه‌طلبی‌های جهانی

اگرچه نقش آمریکا در منطقه تا ۲۰۲۵ اساسی است، اهمیت منطقه در راهبرد جهانی آمریکا روبه‌افول است. در واشنگتن، اصول مهم دولت بایدن شامل حمایت از اسرائیل و فشار بر ایران با هدف تغییر رژیم باقی خواهد ماند. حضور چندبعدی چین در سرمایه‌گذاری‌ها و زیرساخت‌ها، به‌ویژه در تجارت، و نیز در اجرای پروژه‌های زیرساختاری مهم و قدرت نرم نمایان‌تر می‌شود. هم‌زمان، چین قادر خواهد بود بین روابط خود با غرب آسیا و سیاست‌های متصلبش در سین‌کیانگ که تنش‌ها در آنجا افزایش خواهد یافت، جدایی قائل شود. روسیه در کل، جایگاه خود را به‌عنوان بازیگر کلیدی خارجی در منطقه حفظ می‌کند و شریک اجتناب‌ناپذیر ترتیبات امنیتی در منطقه خواهد بود. در عین حال، کرملین برای سرمایه‌گذاری در منابع تجدیدناپذیر منطقه آمادگی ندارد و مایل است روابطش با کشورهای منطقه را به سطح حامی - پیرو تبدیل کند. در این زمینه، مسکو بیشتر بر روابط دوجانبه با قدرت‌های منطقه‌ای متمرکز خواهد بود. اتحادیه اروپا در ۲۰۲۵ بازیگری ثانوی در منطقه خواهد بود که البته این نقش در قبال مغرب و ساحل استثناست؛ اما حتی در آنجا با رقابت سیاسی روسیه و توسعه اقتصادی چین روبه‌رو خواهند بود. در آنجا بین خود کشورهای اتحادیه اروپا رقابت وجود دارد. تلاش‌های فرانسه برای نفوذ در این منطقه به‌واسطه همکاری نکردن با دیگر کشورهای اتحادیه شکست خورده است. خیزش پوپولیسم راست افراطی از یک طرف و تأثیرات بحران

اقتصادی دوم در ۲۰۲۵ از طرف دیگر رهبران اروپایی را وادار می‌کند بر مسائل داخلی تمرکز کنند. سناریوی خوش‌بینانه کاملاً معطوف به غرب آسیا نیست و بیشتر کشورهای غرب شمال آفریقا را نیز مدنظر دارد. تا سال ۲۰۲۵ توسعه اقتصادی رونق‌زا در آفریقا رخ می‌دهد و کشورهایی مثل مغرب به نقطه اتصال بین دو قاره تبدیل می‌شوند. این کشورها به عرصه مهمی برای اجرای پروژه‌های دوجانبه اروپا - آفریقا در حوزه‌های انرژی، حمل‌ونقل و... تبدیل می‌شوند. ماهیت چندجانبه این پروژه‌ها امکان غلبه بر بی‌اعتمادی متقابل و رقابت در حوزه مغرب، برای مثال بین الجزایر و مراکش را می‌دهد و پایه‌های سازمان‌های بین‌المللی انحصاری را ایجاد می‌کند، وخامت مسائل مهاجرت را کم می‌کند و از تشدید رادیکالیسم سیاسی جلوگیری می‌کند.

۲. سناریوهای ۲۰۵۰؛ کلان‌روندها و عدم قطعیت‌ها

پیش‌بینی سی ساله با پیش‌بینی پنج‌ساله تفاوت چشمگیری دارد. اگر در بخش اول پروژه، نویسندگان از روندهای جبری درون منطقه‌ای آغاز کردند، در بخش دوم این تحقیق تلاش شده است به فراتر از واقعیت‌های قابل مشاهده کنونی نگاه شده و فرایندهای جهانی و منطقه‌ای منعکس شود که در حال به دست آوردن قدرت هستند و قادرند تا اواسط قرن، تأثیری قاطع بر غرب آسیا بگذارند. البته هرچه افق پیش‌بینی بیشتر پیش می‌رود، دامنه تخمین‌ها به میزان قابل توجهی افزایش می‌یابد. بنابراین، به جای سناریوهای معمول، نویسندگان فرصت‌ها و خطراتی را فهرست می‌کنند که هرکدام به کلان‌روندها اشاره می‌کنند.

۱.۲. تغییر بی‌وقفه اقلیم

کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا بیشترین تأثیر را از پدیده‌های هوایی شدید، امواج گرم، خشک‌سالی، بیابان‌زایی و کمبود شدید آب احساس خواهند کرد. افزایش سطح آب دریا در برخی مناطق، مثل برخی مناطق مصر در اطراف رود نیل به اسکان مجدد ساکنان منجر خواهد شد. کشورهای منطقه باید با کمبود منابع طبیعی، از جمله مواد غذایی، نوسانات قیمت و خطرات مرتبط با بیماری‌های جدید مقابله کنند. تخریب محیط‌زیست، چالش‌های اقتصادی و اجتماعی را تقویت می‌کند؛ خصوصاً اینکه هم‌زمان با افزایش قابل توجه جمعیت خواهد بود.

از جمله فرصت‌ها برای مقابله با این سناریو، آگاهی از تهدیدهای رایج برای منطقه است که می‌تواند به غلبه بر اختلافات سیاسی کنونی، تشکیل دستورکاری مشترک و کمک به ظهور هم‌بستگی منطقه‌ای غیرفعال در منطقه کمک کند. بحث محیط‌زیست با موجودیت این کشورها مرتبط است و می‌تواند ظرفیت اعتمادسازی را بین آن‌ها برای بقا افزایش دهد و جنبش‌های زیست‌محیطی وارد چرخه فعالیت‌های سیاسی شوند. در حوزه چالش‌ها باید گفت اغلب این کشورها فاقد منابع مالی لازم برای انطباق با این شرایط هستند و گردشگری و کشاورزی آن‌ها در معرض نابودی قرار می‌گیرد. چالش دیگر، جابه‌جایی اجباری جمعیت‌های ساحل‌نشین است. بسیاری از چالش‌های اقتصادی و اجتماعی مرتبط با تغییرات آب‌وهوا، ثبات سیاسی را تضعیف می‌کند و شورش‌های اجتماعی افزایش می‌یابد. تغییر در جغرافیای تجارت جهانی، برای مثال در نتیجه افزایش جذابیت اقتصادی مسیر دریای شمال، می‌تواند از اهمیت تجاری و اقتصادی دریای مدیترانه بکاهد و شهرهای بندری جذاب

را در وضعیت دشوار قرار دهد.

۲.۲. جهان پسافت

تا سال ۲۰۵۰ نظم جهانی پسافت مستقر می‌شود. تا آن سال، منابع جایگزین انرژی، در دسترس، مقرون‌به‌صرفه و بسیار محبوب‌تر از امروز خواهند بود. دو قدرتی که به‌سرعت در جهان در حال رشدند، یعنی چین و هند، قهرمان این دگرگونی خواهند شد و اروپا و سایر مناطق جهان به آن دو خواهند پیوست. این کلان‌روند تأثیر مهمی در غرب آسیا و شمال آفریقا خواهد گذاشت. در ارتباط با فرصت‌های این سناریو می‌توان گفت دگرگونی در نظم انرژی جهانی می‌تواند گرمایش جهانی را کم کند و بر غرب آسیا تأثیر مثبتی بگذارد. کشورهای منطقه می‌توانند سود حاصل از نفت و گاز را در راستای پیوستن به انقلاب انرژی به کار گیرند. انقلاب انرژی می‌تواند زمینه‌ای برای فرصت‌های جدید بالقوه در گسترش همکاری بین کشورهای غرب آسیا با چین و هند و همچنین با اتحادیه اروپا باشد. در عین حال، کاهش اهمیت منطقه در انرژی جهانی، انگیزه‌های قدرت‌های بزرگ را برای مداخله در امور آن کاهش می‌دهد.

اما این سناریو خطراتی دارد. کاهش قیمت نفت و گاز برای صادرکنندگان منطقه‌ای هیدروکربن، به‌ویژه در کشورهای پرجمعیت مانند عربستان، ایران، الجزایر و عراق، چالشی جدی خواهد بود. دولت‌های این کشورها مجبورند برنامه‌های اجتماعی را کاهش دهند. افزون بر این باید قراردادهای اجتماعی حامی‌پرور را دوباره بررسی کنند که این ممکن است به سرکوبی و بی‌ثبات‌سازی در سطح منطقه بینجامد. انتقال به بخش انرژی جدید به‌دلیل موانع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظارتی و فناوری برای بسیاری از کشورهای منطقه دشوار خواهد بود. منطقه ممکن است در صدر انقلاب جهانی انرژی قرار داشته باشد. وزن اقتصادی سیاسی منطقه ممکن است در جهان کاهش یابد. برخی از کشورهای منطقه ممکن است نیروگاه‌های هسته‌ای جدیدی مانند عربستان، ترکیه، مصر، اردن و ترکیه افتتاح کنند. این می‌تواند نگرانی‌های منطقه‌ای و جهانی درباره استفاده‌های نظامی از این برنامه‌های هسته‌ای را موجب شود.

۳.۲. منطقه‌ای شهری شده

غرب آسیا و شمال آفریقا به‌سبب افزایش شهرنشینی متمایز خواهد شد. شهرهای این مناطق تا ۲۰۵۰ شاهد ۱۳۰ میلیون جمعیت اضافه خواهند بود. فرصت‌های این سناریو می‌تواند این باشد که تراکم جمعیت به جذب نیروی کار بسیار متنوع، زیرساخت‌های کافی، فرصت‌های جذاب بازار و نیز سرمایه‌های بزرگ و سرمایه‌گذاری‌های خارجی منجر شود. شهرنشینی می‌تواند محرکی باشد که فرصت‌های اقتصادی جدیدی را برای جوانان و زنان فراهم کند.

۴.۲. دیجیتالی شدن اتوماسیون

تا اواسط قرن، جهان سرانجام وارد عصر اقتصاد دیجیتالی خواهد شد که به‌طور اساسی، قوانین رقابت در بازارهای جهانی و همچنین بسیاری از پارامترهای اساسی سیاست، سازمان اجتماعی و فرهنگ را تغییر خواهد داد. اتوماسیون و هوش مصنوعی هم راه‌حل‌های جدید و هم چالش‌های جدیدی را برای غرب آسیا و شمال آفریقا به ارمغان می‌آورند و پیامدهای انتقال به

ساختار جدید فناوری برای کشورهای مختلف منطقه متفاوت خواهد بود. در حالی که منطقه خلیج فارس و اسرائیل ممکن است راحت‌تر با این تغییرات سازگار شوند، سایر کشورها با جمعیت زیاد کار و کم‌تحرکی اجتماعی، مانند الجزایر، مصر، عراق و ترکیه ممکن است در روند سازگاری، با مشکلات عمده اجتماعی روبه‌رو شوند.

۵.۲. دین‌داری، فردگرایی و شهروندی

نقش دین در غرب آسیا و شمال آفریقا در سال ۲۰۵۰ می‌تواند بسیار متفاوت باشد و تا حدود زیادی به تصمیمات گرفته‌شده توسط نخبگان سیاسی هر کشور بستگی دارد. می‌توان فرض کرد کلان‌روند مشترک برای منطقه، تکه‌شدن بیشتر از نظر مذهبی و پویایی گریز از مرکز در زندگی دینی و کاهش تأثیر سلسله‌مراتب رسمی مذهبی بر انتخاب‌های مذهبی فردی خواهد بود. تنوع مذهبی و حرکت به سمت فردگرایی در امور دینی، جوامع را به سمت تحمل بیشتر و غلبه بر پیامدهای درگیری‌های مربوط به هویت قدیمی سوق می‌دهد. در حالی که احتمالاً هویت جمعی و ساختارهای اشتراکی همچنان نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کنند، تأکید بیشتر بر آزادی‌ها و حقوق فردی به تحکیم اولویت هویت ملی در ارتباط با دیگر وابستگی‌های گروهی منتهی می‌شود. خطرات این سناریو این است که پویایی فروپاشی مذهبی ممکن است به شکل‌گیری قطب جدید منجر شود و هواداران سکولاریزاسیون و ارتدکس‌های مذهبی را جدا کند. این‌ها می‌توانند درونی شوند و زندگی خود را فراتر از کنترل مقامات دولتی و رهبران جامعه به دست گیرند. در تلاش برای کمک به تقویت هویت ملی، دولت‌های منطقه می‌توانند به استبداد سنتی سکولار برگردند و حقوق بشر و اقلیت‌ها را در برابر آرزوهای خود قربانی کنند. در صورت نبود نهادهای دولتی قدرتمند و تجربه دستیابی به سازش، تکثرگرایی می‌تواند موجب تکه‌تکه‌شدن جوامع شود که این امر مستلزم تقویت گفتمان قومی و مذهبی و تبعیض علیه اقلیت‌های مذهبی است.

۶.۲. دولت‌های قوی و خشن

اکنون اغلب مشکلات منطقه ناشی از ضعف دولت‌هاست که برخی از آن‌ها دولت شکست‌خورده هستند؛ اما این باور هم وجود دارد که تا سال ۲۰۵۰ دولت‌های این مناطق می‌توانند مقاومت بیشتری نشان دهند و کنترل دولت همچنان اصلی‌ترین و اغلب یگانه ضمانت بقای نخبگان خواهد بود. بر این اساس، روند تقویت دولت‌ها و ویژگی‌های اقتصادی اجتماعی مرتبط با آن‌ها، از قبیل مشتری‌مداری و سرمایه‌داری دولتی، غالب خواهند بود.

۷.۲. مدیریت منازعات کنونی

تعیین اینکه کدام‌یک از منازعات امروز تا سال ۲۰۵۰ حل خواهد شد و کدام‌یک وجود خواهد داشت، غیرممکن است؛ چه رسد به پیش‌بینی موارد جدیدی که ممکن است در سی سال پدیدار شوند و جزء مهم‌ترین‌ها باشند. با وجود این، می‌توان این نکته را تصدیق کرد که آثار منازعات امروز همچنان در کشورهای منطقه در سال ۲۰۵۰ احساس می‌شود. واضح است که بسیاری از کلان‌روندهای فوق‌به‌نوعی باعث می‌شوند محرک‌های جدید اضافی در منطقه ایجاد شود و خطراتی را برای آن‌ها ایجاد می‌کنند. احیای تنش‌های قدیمی، کلیشه‌های ملی و شکایت‌های تاریخی از این دست است.

۸.۲. پیشتازی چین

چین تا سال ۲۰۵۰ به احتمال زیاد بزرگ‌ترین اقتصاد جهان است. پکن قادر است نرخ ثابت رشد اقتصادی را با وجود تمام تنش‌های مرتبط با این رشد حفظ کند. اگرچه آمریکا و اروپا به نقش برجسته خود در اقتصاد جهانی ادامه خواهند داد، هژمونی اقتصادی چین غیرقابل انکار خواهد بود. اجرای موفقیت‌آمیز طرح «کمربند و جاده» پتانسیل این را دارد که به شدت چشم‌انداز اجتماعی و اقتصادی قاره آسیا و منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا را متحول کند. تمایل مقامات شمال آفریقا و غرب آسیا برای تعامل با چین افزایش خواهد یافت. ورود چین، کشورهای منطقه را در وابستگی متقابل به بازارهای شرق آسیا قرار می‌دهد. اگر اجرای پروژه‌های زیربنایی چین موفق شود، اهمیت غرب آسیا در اقتصاد جهانی، نه به واسطه منابع هیدروکربنی، بلکه به واسطه موقعیت جغرافیایی خود، به عنوان واسطه بین بازارهای آسیا و اروپاست که به رشد پایدار آن کمک خواهد کرد. در صورت ایجاد روابط حسنه پایدار با پکن، اقتدارگرایان منطقه می‌توانند مکانیسم‌های تکنولوژیکی جدید کنترل اجتماعی چینی را به منظور تداوم قدرت خود و جلوگیری از تغییرات سیاسی بپذیرند. این هم‌گرایی می‌تواند پکن را به رقیبی هژمون در برابر قدرت‌های غربی در منطقه تبدیل کند.

۹.۲. بازی در حال تغییر آفریقا

تا سال ۲۰۵۰ قاره آفریقا مأمّن بیش از ۲/۵ میلیارد نفر خواهد بود و جمعیت نیجریه به ۴۰۰ میلیون نفر می‌رسد. قاره آفریقا به منبع مهم نیروی کار در سطح جهانی تبدیل می‌شود و جریان‌های مهاجرت داخلی و خارجی بی‌سابقه‌ای را ایجاد می‌کند. مرزهای غرب آسیا و شمال آفریقا بخش جدایی‌ناپذیر تحولات این قاره خواهند بود. بنابراین، فرصت‌ها و خطرات جهانی ناشی از آفریقا در درجه اول، وضعیت غرب آسیا و شمال آن قاره را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از جمله فرصت‌های این سناریو این است که ۸۰ درصد از رشد آفریقا در مناطق شهری متمرکز خواهد بود که این مستلزم سرمایه‌گذاری در زیر ساختارهاست و می‌تواند فرصت‌های اقتصادی برای بخش خصوصی منطقه فراهم کند. کشورهای غرب آسیا و آفریقا مجبور خواهند شد در استفاده از منابع طبیعی مشترک، همکاری کنند و تأثیرات گرمایش جهانی و مهاجرت را به حداقل برسانند. بزرگی فرصت‌ها و چالش‌ها در آفریقا ممکن است انگیزه دیگری برای گسترش همکاری بین کشورهای غرب آسیا و اتحادیه اروپا باشد. پروژه‌های مشترک با آفریقا می‌تواند به غلبه بر تضادهای بین کشورهای عربی کمک کند یا اهمیت این تضادها را کاهش دهد.

با این حال، این روند چالش‌هایی دارد. افزایش فشار بر منابع طبیعی و جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیکی می‌تواند روابط بین کشورهای آفریقای شمالی و همسایگان جنوبی آن‌ها را تشدید کند. ترکیبی از رشد جمعیتی، تخریب محیط‌زیست، کمبود زیرساخت‌ها و کمبود مؤسسات کم‌بازده می‌تواند بسیاری از کشورهای آفریقایی را بی‌ثبات کند که عواقبی از قبیل تشدید خشونت، مهاجرت اجباری و بحران‌های مکرر انسانی به همراه خواهد داشت. به دلیل نزدیکی جغرافیایی، منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا بیشترین تأثیرات این چالش‌ها را متحمل می‌شوند. تلاش برای قرنطینه‌کردن آفریقا و مشکلات آن ظاهراً بیهوده خواهد بود. مهاجرت اجباری از کشورهای جنوب صحرای آفریقا به کشورهای مغرب می‌تواند نژادپرستی و بیگانه‌هراسی ایجاد کند؛ خصوصاً در

میان بخش‌های جمعیتی که به شدت نیاز اقتصادی و اجتماعی دارند. این قطعاً به مانعی جدی برای همکاری تبدیل می‌شود. اگر اروپا و کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا مجذوب پرداختن به بحران‌های خود شوند، فرصت‌هایی را در آفریقا از دست می‌دهند که ممکن است نصیب چین یا هند شوند.

۲.۱۰. اروپا و منطقه شمال آفریقا و غرب آسیا

مانند حال حاضر، در اواسط قرن، نزدیکی جغرافیایی، عاملی مهم در روابط بین اروپا و این دو منطقه خواهد بود. آنچه احتمالاً تغییر می‌کند، شدت پیوندهای اجتماعی بین این دو فضا است؛ بیشتر به این دلیل که تا سال ۲۰۵۰ نزدیکی اروپایی‌ها با این دو منطقه بیشتر خواهد بود. چنین افرادی دیگر مهاجران نسل دوم یا سوم تلقی نمی‌شوند؛ بلکه مانند اعراب اروپایی و ترک‌های اروپایی، بخش جدایی‌ناپذیر و روبه‌رشد جوامع اروپایی شناخته می‌شوند. آن‌ها به‌طور کامل در تمام زمینه‌های زندگی اروپا، از جمله نخبگان اقتصادی و سیاسی، نماینده خواهند داشت. علاوه بر این، نمی‌توان رد کرد که در سال ۲۰۵۰ برخی از کشورهای غرب آسیا، در درجه اول ترکیه، عضو اتحادیه شوند یا ارتباط خود را با اتحادیه اروپا تقویت کنند. این امر بر اتحادیه اروپا به‌طور کلی و روابط آن با غرب آسیا تأثیر عمیقی خواهد گذاشت. در هر صورت، اروپا بر خلاف ایالات متحده یا چین، قادر نخواهد بود از منطقه غرب آسیا در سال ۲۰۵۰ یا پس از آن فاصله بگیرد.

از جمله فرصت‌های این سناریو این است که تأثیرگذاری طولانی‌مدت اروپا در این مناطق تا حد زیادی به توانایی‌اش در حضور به‌عنوان بازیگری متحد، معتبر، قابل اعتماد و سخاوتمندانه بستگی دارد. این خصوصیات را می‌توان با بررسی توانایی اتحادیه اروپا در مدیریت کافی جریان‌های مهاجرت از منطقه آزمود. بن بست سیاسی در بسیاری از کشورهای منطقه می‌تواند اتحادیه اروپا را به تعامل بیشتر با جوامع و ترویج برنامه‌های همکاری مردم با مردم وادار کند. عمل‌گرایی اروپایی‌ها با ریشه غرب آسیایی و شمال آفریقایی می‌تواند محرک اصلی باشد. توسعه اتحادیه اروپا به سمت تکثرگرایی فرهنگی و مذهبی بیشتر باعث می‌شود جذابیت الگوی اروپایی توسعه برای کشورهای منطقه افزایش یابد و فرصت‌های دیگری برای همکاری ایجاد کند.

از جمله خطرات این سناریو این است که نژادپرستی مداوم و بیگانه‌هراسی در اروپا علیه بخش‌هایی از جمعیت که دارای ریشه غرب آسیایی و شمال آفریقایی هستند، می‌تواند تنش‌های جدیدی در روابط با برخی از کشورهای منطقه با اتحادیه ایجاد کند. اگر اتحادیه اروپا اجرای استراتژی «قلعه اروپا» را آغاز کند، تا حد امکان از مرزها اطمینان حاصل کند، جریان مهاجرت را محدود کرده و از مشکلات روبه‌رشد در مناطق دیگر و در درجه اول در آفریقا فاصله گیرد، دریای مدیترانه می‌تواند به شکاف گسترده‌ای تبدیل شود و تا اواسط قرن، پیامدهای منفی پرشماری برای اروپا و غرب آسیا به دنبال داشته باشد. با افزایش سهم مهاجران غرب آسیایی و شمال آفریقایی در جمعیت اروپا، تنش‌های قومی و سکولار و سیاسی از طریق شهروندان غرب آسیایی و شمال آفریقایی وارد اروپا می‌شود. ممکن است نخبگان سیاسی و اجتماعی اروپا به خوبی درک نکنند چه چیزی در معرض خطر است و ناخواسته، این تنش‌ها را تقویت کنند؛ در نتیجه، اروپا به منطقه‌ای برای درگیری‌های خشونت‌آمیز بین گروه‌های با



منشأ غرب آسیایی و شمال آفریقایی تبدیل خواهد شد.

۱۱.۲. روسیه

بر اساس این پروژه، تا ۲۰۲۵ روسیه، به‌عنوان بازیگر غیرمنطقه‌ای، نقش مهمی در مسائل امنیتی این مناطق ایفا خواهد کرد. نفوذ روسیه تا ۲۰۵۰ کاملاً از بین نمی‌رود؛ اگرچه نفوذ این کشور در بلندمدت کاهش می‌یابد. در واقع این پروژه برای روسیه در افق ۲۰۵۰ صرفاً دو نقش را لحاظ کرده است:

- صادرکننده مواد غذایی به این کشورها؛
- شریک مهم در توسعه انرژی هسته‌ای.

درباره سایر موضوعات، از اقتصاد دیجیتال و تغییر اوضاع و انقلاب انرژی گرفته تا شهرنشینی و مهاجرت بین‌المللی، نقش روسیه به‌هیچ‌وجه مشخص نشده است.